



مدرس در بستر سیاست...

ابراهیم ذوالفقاری

مرور به «مدرس» شهرت یافت. موضعگیری های سیاسی و اجتماعی او که ناشی از مکتب جانبخش اسلام بود، باعث شد تا یک بار در صحن مدرسه جده بزرگ در اصفهان، مورد سوء قصد واقع شود و یک بار هم به علت مخالفت با ضرغام السلطنه، حکم تبعید او به قمشه صادر شد که حرکت دسته جمعی مردم و تعطیل بازار در حمایت از او، ضرغام السلطنه را وادار به بازپس گیری این حکم کرد.

فعالیت های آیت الله سید حسن مدرس در دوران مشروطیت و کش و قوس های آن که حاشیه های فراوانی داشت، منجر به مشروطه شد و پرچم مخالفت با دخالت های بیگانگان و انحراف آن، در دست شهید مظلوم، آیت الله شیخ فضل الله نوری (ره) قرار گرفت. پس از آنکه این حرکت در این شرایط به صدور فرمان مشروطیت، منجر شد و مجلس قانونگزاری شکل گرفت، آیت الله سید حسن مدرس نیز به عنوان یکی از پنج ققیه ناظر بر قوانین مجلس، انتخاب و در سال ۱۳۲۸ ق. راهی تهران شد و تا زمان تبعید به خوف (۱۳۰۷ ش) در تهران بود. در بین مجاهدت های آیت الله سید حسن مدرس که هر برهه آن، نیازمند کاوشی مستقل است، مخالفت های او با رضاخان در زمان خلع قاجار به انتقال قدرت به او، ویژگی های متفاوتی دارد که به علت اهمیت آنها، در این مختصر به بخشی از اسناد باقیمانده از آن دوران اشاره خواهد شد.

پس از دخالت های مستقیم و غیر مستقیم انگلستان در جریان مشروطیت و انحراف آن، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش طراحی شد و در پی آن، انتقال قدرت از قاجار به رضاخان که اینک سردار سپه و وزیر جنگ شده بود؛ به سرعت در دست کار دولت انگلیس قرار گرفت. طبیعتاً این کار مهم، نیازمند برنامه ریزی های دقیق و منظم و از جمله، جلب همکاری نمایندگان مجلس شورای ملی با آن بود. برای این منظور، انتخابات به زور سرنیزه به انتصابات بدل شد و افرادی با ماموریت های از پیش تعیین شده به مجلس آمدند. در این اوضاع و احوال، منزل آیت الله سید حسن مدرس، تبدیل به کانون مخالفت علیه این اقدام شد:

«امروز صبح در منزل مدرس چند نفر از اشخاص متفرقه بودند، راجع از [به] سوء انتخابات ولایات صحبت می کردند و اینکه غالب وکلا به زور سرنیزه نظامیان انتخاب می شوند. مدرس گفت چندی قبل به خدمت حضرت اشرف رفته، شرحی راجع به انتخابات ولایات عرض کردم که جریان امور انتخابات در ولایات

کند که، «در محیطی که ظلم حکومت کند، زندگی معنا و مفهوم ندارد.»^۴ پرورش در آغوش چنین خانواده ای که سلسله نسب آن با سید واسطه به حضرت امام حسن مجتبی (ع) می رسد، از سید حسن، مردی ساخت که به بلندای تاریخ، جاودانه ماند. تحصیلات سید حسن مدرس در نزد پدر و مدرسه حاج عبدالحمید در قمشه تا سال ۱۳۰۳ ه. ق ادامه یافت. در آن سال برای ادامه و تکمیل آن به اصفهان آمد و در مدرسه جده کوچک، ساکن شد و پس از حدود هفت سال تحصیل در این مدرسه و بهره جویی از محضر اساتید بزرگوار چون شیخ عبدالعلی هرنندی، شیخ مرتضی ریزی، سید محمد باقر درچه ای، سید صادق خاتون آبادی، جهانگیر خان قشقایی و ملا محمد کاشانی، در سال ۱۳۱۰ ه. ق. راهی نجف اشرف شد و در مدرسه صدر سکنی گزید. حضور در حوزه علمیه نجف اشرف و تلمذ از محضر بزرگانی چون آیات عظام میرزا حسن شیرازی، سید محمد فشارکی، شریعت اصفهانی، میرزا حسن خلیلی، آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی... و درک شرایط متفاوت روزگار در عراق و ایران که یکی از آنها ترور ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۲ ق.، ۱۲۷۵ ش) و شهادت سید جمال الدین اسدآبادی (۱۳۱۴ ه. ق.، ۱۲۷۶ ش) بود؛ از او مردی آبدیده و عالمی عامل ساخت که تأثیر حضورش در صحنه های مختلف اجتماعی و سیاسی، زبانزد اهالی تاریخ است.

سید حسن مدرس در سال ۱۳۱۶ ق. به ایران بازگشت و در مدرسه جده کوچک به تدریس مشغول شد. در همین موقع بود که به



میرزای شیرازی:

«این اولاد رسول، پاکدامنی اجدادش را داراست. در هوش و فراست گاهی مرا به تعجب وامی دارد. در مدتی کوتاهی از تمام همدرس هایش گذشته، در فقه و اصول و منطق سرآمد همه یارانش شده، قضاوت او در کمال درستکاری و در نهایت تقواست.»

«این اولاد رسول، پاکدامنی اجدادش را داراست. در هوش و فراست گاهی مرا به تعجب وامی دارد. در مدتی کوتاهی از تمام همدرس هایش گذشته، در فقه و اصول و منطق سرآمد همه یارانش شده، قضاوت او در کمال درستکاری و در نهایت تقواست.»^۱

این کلام آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی (ره)، میرزای شیرازی دوم، در توصیف طلبه جوانی است به نام سید حسن مدرس که آن مرد بزرگ را به تعجب واداشته است. حدود یک سده بعد، زمانی که این هوش و فراست، در عرصه های مختلف دینی و سیاسی ظهور و بروز یافت، حضرت امام خمینی (قدس الله نفسه الزکیه) که معمار انقلابی به بلندای تاریخ است، در وصف او فرمود:

«آن روز که رضاشاه آمد و آن همه کارها را کرد، باز توی مجلس یک آخوند بود به اسم مدرس (رحمه الله) که مقالیش ایستاد و گفت نه. هیچ کس نبود، مدرس بود و چند نفر که اطراف او بودند. دیگر در تمام مملکت هیچ قدرتی در مقابل او نمی ایستاد. مدرس یک آقای عمامه ای، ملا، متقی، با یک پیراهن کذا و عبا ی کذا و تنبان کرباس بود. آن وقت ها از او قدر دانی کردند و برایش شعر گفتند و البته انتقاد هم از او کردند، مسخره اش هم کردند و شعر هم برایش ساختند که، «تنبان کرباسی»، ولی او ایستاد در مقابل رضاشاه و «نه» گفت.»^۲

سید حسن مدرس ۲ در سال ۱۲۸۷ ه. ق. (حدوداً سال ۱۲۵۰ ش) در قریه ای به نام «سرایه کچو» از توابع زواره در استان به دنیا آمد. پدرش سید اسماعیل، اهل تبلیغ و ارشاد بود و پدر بزرگش، میر عبدالیاقی، صاحب کشف و کرامات و مورد توجه اهالی قمشه بود. ظلم و ستم خوانین در آن ایام به میزانی بود که همه کسانی را که در معرض آن بودند، به فلاکت و بیچارگی کشانده بود. قریه سرایه کچو نیز از این امر مستثنی نبود و در آن، نه تنها مردم به ظلم خان مبتلا بودند که اطرافیان خان هم، به فراخور حال، به اهالی ظلم می کردند. سید اسماعیل، پدر سید حسن مدرس که به مبانی دین و معارف اهل بیت عصمت و طهارت «سلام الله علیه» اجمیعین آشنا بود، این ظلم ها را بر نمی تابید و در منبرهای خویش، با آن مقابله می کرد تا اینکه روزی از روزها، زمانی که سید حسن به سن ۶ سالگی رسیده بود، پیشکار یکی از خوانین محلی با ترکه ای که در دست داشت، به بازوی سید حسن کوبید و همین کافی بود که پدر ظلم ستیز او، از آن قریه به محله فضل آباد قمشه مهاجرت نماید و با صدای بلند اعلام

حسین

● **با جوسازی های ناجوانمردانه، تنها مرد**
● **مخالف رضاخان به مرور تنها تر شد و پس**
● **از آنکه انتقال قدرت از قاجاریه به رضاخان**
صورت گرفت، حتی رأی خودش نیز در
انتخابات مجلس، قرائت نشد! این غربت
و تنهایی به میزانی شد که در یک غروب
پاییزی، سرتیپ درگاهی به زور به محل
سکونت او وارد شد، ابتدا وی را مورد ضرب
و شتم قرار داد و سپس به شهرستان مرزی
«خواف» تبعید کرد.

خیلی بد شده است، نظامیان دخالت و مخالفت می کنند و این ترتیب، صلاحیت ندارد...»^۵

رضاخان به نخست وزیری رسید و مراحل انتقال قدرت، یک به یک اجرا و روز به روز هم با قدرت زر و زور و نیرنگ، بر هواداران او افزوده می شد. تنها مردی که جرئت مخالفت با این شرایط را داشت، مدرس بود که به سختی تحت کنترل قرار داشت و همواره جلسات منزل او، تحت نظر مأموران رضاخانی بود. همراهی تنی چند از نمایندگان مجلس با مدرس که علت واقعی آن نیازمند تحقیقی مستقل است، چندان جدی نبود که رضاخان از جانب آنان احساس خطر کند. نگاهی به این اسامی و آینده آنان در تاریخ، به خوبی مسئله را برای ما روشن خواهد کرد:

«از قرار تحقیق، اشخاصی جدآ بر له بقا و سلطنت [قاجاریه] و علیه تغییر رژیم مشغول اقدامات هستند. اسامی آنها به قرار مفصله ذیل است:

قیام الدوله، شیخ علی مدرس، امام جمعه، فهیم الملک، وحید الملک، منصور الملک، مدرس مورخ الدوله، نبیل الدوله، جلیل الملک، دکتر حسن خان، ملک الشعراء، حاجی فخر السلطنه، نصیر السلطنه.»^۶

مخالفت سید حسن مدرس در مجلس شورا با اعتبار نامه افرادی که به زور سرنیزه نظامیان به مجلس آمده بودند و همچنین اعتراض های مکرر به خودسری های رضاخان، کار را به جایی رساند که در صحن مجلس شورای ملی، حسین بهرامی موسوم به احیاء السلطنه، به صورت مدرس سیلی زد. این جسارت که در جریان جمهوری رضاخانی روی داد، خشم مردم را در پی داشت و کار را بر رضاخان سخت کرد. ملک الشعراء بهار در ترجیح بند مفصلی که در شرح این ایام سروده است، در اشاره به این سیلی و انقلاب ناشی از آن، می گوید:

«از این سیلی ولایت پر صدا شد
دکاکین بسته و غوغا به پا شد
به روز شنبه مجلس کربلا شد
به دولت روی اهل شهر وا شد



مورد ضرب و شتم قرار داد و سپس به شهرستان مرزی «خواف» تبعید کرد. گزارش سرتیپ درگاهی از این واقعه، نیازمند هیچ شرحی نیست و خود گویای غربت مجاهدی خستگی ناپذیر و تنها مردی است که با این حرکت، به غروب عمر و طلوع خورشید شهادت خود، نزدیک شد:

«ریاست محترم دفتر مخصوص شاهنشاهی دیروز اول غروب برای تبعید مدرس [به منزل مشارالیه وارد، بدو] عملیات اخیر او گوشزد، حین مذاکرات نسبت به بنده و مقامات عالیه هتاکی و اسانه ادب، چون لازم بود حضوراً تادیب شود همانجا تنبیه لازمه شد. پس از آن فوراً به سمت خراسان اعزام ... به نظمیة مشهد رمزاً دستور لازمه از هر جهت داده شد که به [محض] ورود فوراً مشارالیه را وسیله مأمورین [به] گناباد اعزام چند نفر مأمور مخصوص در مدت توقف آنجا، مراقب مشارالیه باشند.»^{۱۱}

و پس از آنکه گناباد را بنا بر ملاحظاتی، مناسب این اقدام ندانستند، شهرستان قائن برای این منظور در نظر گرفته شد:

«فرمانده محترم لشکر شرق حسب الامر جهان مطاع مبارک ملوکانه ارواحانه فداه ابلاخ می شود:

سید حسن مدرس به سمت شرق تبعید و بدو مقرر گردید به گناباد اعزام شود. مطابق پیشنهاد رئیس نظمیة خراسان، گناباد صلاح نبود و قائن را مقتضی تر دیده اند...»^{۱۲}

فرمانده لشکر شرق که در این موقع امان الله جهانبانی بود، قائنات را هم به مصلحت ندید و در پاسخ اعلام کرد: «به ملاحظاتی گناباد و قائن صلاحیت ندارد و به عقیده اینجانب خواف بهتر است. همین قسم هم به نظمیة مشهد دستور داده شد.»^{۱۳}

حجت الاسلام سید اسماعیل مدرس، فرزند ارشد آیت الله شهید سید حسن مدرس، جریان یورش به منزل و دستگیری و تبعید ایشان را به شرح زیر بیان کرده است:

«شبی که به خانه ما ریختند تا پدرم را تبعید کنند، چراغ های محل را خاموش کردند. درگاهی با چند مأمور به خانه ما وارد شد و شروع به هتاکی نسبت به پدرم نمود. پدرم با همان عصای مخصوص خود به وی حمله کرد. درگاهی با چکمه، لگدی به سینه پدرم زد و او را گرفتند و بردند تا اینکه سر از خواف در آورد.»^{۱۴} و او را گرفتند و بردند تا اینکه سر از خواف در آورد. مدت این تبعید که حدود ده سال بود، در آبان ماه سال ۱۳۱۶ ش به پایان رسید و پس از آنکه تصمیم به قتل او گرفته شد، به همراه کش و قوس هایی که داشت. این سید مظلوم را به کاشمر بردند و در آنجا نقشه خویش را اجرا کردند. قاتل او، میرزا کاظم جهانسوزی، افسر شهربانی قم بود که برای این مأموریت به همراه دو مأمور دیگر به کاشمر رفت و در روز ۲۶ ماه مبارک رمضان که مصادف با آذرماه سال ۱۳۱۶ ش بود، سم مهلک خود را در استکانی از چای ریخت و آن را به شهید مدرس خوراند تا پیرمردی که با مبارزات خستگی ناپذیر خویش، اسوه تاریخ شد، در حال مناجات و دعا، به فیض شهادت نائل آید. ■

۱. مدرس، مجاهدی شکست ناپذیر، عبدالعلی باقی، چاپ اول، فروردین ۱۳۷۰، ص ۲۷
صحیفه نور، جلد ۲، بهمن ۱۳۶۱، ص ۲۴۱
پس از بازگشت از نجف اشرف و تدریس در مدرسه جده کوچک در اصفهان به مدرس مشهور شد.
مدرس، مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۲۵.
زنده تاریخ، شهید آیت الله سید حسن مدرس به روایت استاد چاپ اول، آذر ۱۳۷۸، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۳۵
همان، ص ۴۰
همان، ص ۶۲
همان، ص ۱۱۴
همان، ص ۱۱۶
همان، ص ۱۲۴
همان، ص ۱۷۹
همان، ص ۱۸۲
همان، ص ۱۸۲
مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۴۷